

ممکنه که ما به خاطر یک همانیدگی قدرتمان را ساعتی یا چند روزی خیلی کم ببینیم، نترسیم!

من ذهنیمان موفق شده که یک عینکی را به چشممان بزنه که با اون همانیدگی شروع کنیم به دیدن، خودمان را اون وضعیت ببینیم و خودمان را ناتوان احساس کنیم. ممکنه ساعتها این حس و حال را تجربه کنیم در این حالت نه چیزی بنویسیم، نه چیزی بگیریم و نه عملی را انجام بدیم. درسته ممکنه که من مسبب را دیگه نتوانم ببینیم و فقط همانیدگی را ببینم که ذهنم نشان میده.

آیا باید ناامید بشوم؟ بله، ذهنم میگه ناامید بشو، تو نخواهی توانست به خدا زنده و تبدیل بشی، اما حضرت مولانا می فرماید: درسته که با این ایبات همانیدگی ها را بهتون نشان میدم ولی منظور ترس و ناامیدی نیست، قرار نیست که ما با من ذهنی خودمان همانیدگی را ببندازیم، چاقو که دستت خودت را نمی بره.

کی تراشد تیغ، دستت خویشت را

رو، به جراحی سپار این ریش را

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۲۲

در ضمن این قانون قضا و کن فکان خداست که باید بگه بشو و می شود، تا اون همانیدگی بیفته، تا کسی تبدیل بشه، پس با من ذهنی تلاش نکنیم، صبر کنیم و خاموش باشیم.

صبر و خاموشی جَدْوَبِ رحمت است

وین نشان جُستن، نشان عِلّت است

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

أَنْصِتُوا رَا گوش کن، خاموش باش

چون زبانِ حق نگشتی، گوش باش

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

بعد اگر که زور و بازوی معنویمان قوی نیست کمی پرهیز کنیم و قانون اساسی حتی کوتاهی را برای خودمان بنویسیم، تا دیو شاید که بالا نیاد.

شَرَعٌ بَهِرِ دَفْعِ شَرِّ رَائِي زَنْد

دیو را در شیشه حُجَّتْ كُنْد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۱۱

به همین خاطر پرهیز و نوشتن قانون اساسی، هشیاریمان را قدری محافظت می کند.

چون نباشد قوتی، پرهیز به

در فرارِ لَا يُطَاقُ آسان بجه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۶

از خودم سوال می کنم، آیا این مهمانی یا اون همانیدگی که ذهنم عینکش را به چشمم زد اینقدر مهم بود؟ اگر که بهش نرسم واقعاً چی می شود و چه اتفاقی می افتد؟

گفت: مُفْتَى ضرورت هم تویی

بی‌ضرورت گر خوری، مُجرم شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

واقعا ضرورتش چیه؟ اونقدر هست که من را نابود کنه؟ پس در این راه صبر می‌کنم تا انشالله که دلم کم‌کم به اون همانیدگی سرد بشود. گاهی اوقات انداختن یک همانیدگی یک دفعه خیلی می‌تواند مشکل باشه، و شاید ما را خیلی نگران بکنه، اما از اونجایی که زندگی با طرح «بشو و می‌شودش» ما را پیش می‌بره، با قانون صبر و پرهیز، آرام‌آرام جلو میریم. انشالله که روزی برسد که دیگه ذهن نتواند من را، و یا ما را از یک همانیدگی اونقدر بترساند.

پس سلیمان آندرونه راست کرد

دل بر آن شهوت که بودش، کرد سرد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶

بعد از آن تاجش همان دم راست شد

آنچنانکه تاج را می‌خواست شد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۷

و در آخر:

از پی آن گفت حق خود را بصیر

که بُود دیدِ وی‌ات هر دم نذیر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۵

از پی آن گفت حق، خود را سمیع

تا ببندی لب ز گفتارِ شَنِیع

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۶

از پی آن گفت حق، خود را علیم

تا نبندی فسادِ تو ز بیم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۷

خلاصه اینکه با دید من ذهنیت نگاه نکن، با دید این لحظه که زندگیست نگاه کن. با گوش من ذهنی گوش نکن چرا که به حرفهای من ذهنیت گوش کنی سحر می‌کند، جادوت می‌کند، با دید من ذهنیت فکر و عمل نکن که باعث خرابکاری می‌شود.

با سپاس فریده از هلند